

نمی نگارید، «شما به تجزیه و تحلیل شخصیت و محیط و پیرامون او نمی پردازید، هیجانات و احساسات را نیز تجزیه و تحلیل نمی کنید، بنابراین رمانی که می نویسید حقیقی نیست» و مانند اینها.

ما خلاف آنچه آنان می گویند، نظریه پرداز نیستیم و نمی دانیم که رمان چیست و چه باید باشد. فقط می دانیم که رمان آنی خواهد شد که ما بنیانش نهاده ایم و به هیچ وجه نباید در حفظ قالبهای کهن بکوشیم، بلکه وظیفه ای که بر دوش ماست برداشتن گامی به پیش است.

* «رمان جدید جز ادامه تکامل پیوسته نوع ادبی رمان نیست». اگر تصور کنیم که «رمان حقیقی» در دوره بالزاک به قوانین ثابت و اجتناب ناپذیری رسیده است، مرتکب اشتباهی بزرگ شده ایم. تکامل رمان از میانه سده نوزدهم آغاز نشده است، بلکه ریشه در همان عصر بالزاک دارد. بدیهی است که نبرد «واترلو» به گونه ای که استاندال آن را توصیف می کند، دیگر

بیشتر مردم اعتقاد دارند که رمان جدید دارای این ویژگیها است: (۱) رمان جدید حد و مرز و چارچوب رمانهای بعدی را مشخص کرده است، (۲) رمان جدید به گذشته خاتمه بخشیده است، (۳) هدف رمان جدید، رهایی انسان از جهان است، (۴) در رمان جدید گرایش به عینیت محض وجود دارد، (۵) از آنجا که خواندن رمان جدید دشوار است، بنابراین مخاطبانی خاص دارد. اما من با همه این نظریات مخالفم. بهتر بود چنین گفته می شد:

* «رمان جدید نظریه و نظریه پردازی نیست، بلکه کند و کاو است».

به همین دلیل رمان جدید پای بند به هیچ قانونی نیست و به هیچ وجه نمی توان در این گونه رمانها مکاتب ادبی را در مفهوم محض آن یافت.

وجه اشتراك همه شخصیتهای جنبشهای ادبی تاریخ بشر آن

رمان جدید، انسان جدید

هیچ مناسبتی با جهان بالزاک ندارد.

این تکامل از آن زمان تاکنون با وجود نویسندگان همچون فلوربر، داستایوفسکی، پروست، کافکا، جویس، فاکنر، بکت و دیگران پیوسته و واضحتر شده است.

بسیار پیش از آنکه به گذشته خاتمه بخشیم، به وحدت نظری در باب نویسندگان قدیمی رمان دست یافتیم و پی بردیم که احترام به آنها تنها از طریق ادامه مقاصد و اهداف آنان ممکن است. ما نمی خواهیم رمان را بهتر کنیم، زیرا این کاری عبث است، بلکه می خواهیم برای آن، جایگزینی متناسب با عصر خود بیابیم.

ساختار کتابهای ما برای کسانی آشفته است که در پی یافتن عناصری هستند که از بیست، سی یا حتی چهل سال پیش، از رمان رخت بر بسته اند. یعنی شرح ویژگیها، واقع گرایی صرف، کند و کاو در مسائل اجتماعی و غیره. رمان جدید که پیوسته آن را نفی می کنند و آفرینندگان بزرگ آن در نیمه نخست

است که همگی می خواهند از جمود و سکون رهایی یابند و از این رو نیازمند تحول می باشند. به همین دلیل باید گفت که جز رد قالبهای قدیمی - که به نویسندگان تحمیل می شده است - چه امری می تواند این شخصیتها را گردهم آورد؟ قالبهای بیان در همه زمینه های هنر، پیوسته دستخوش تحول است و اکنون در بیستمین سده، رمانهای سده نوزدهم در ذهن خوانندگان امروز داستانهای کسالت بار از آدم رباییهای بیهوده تلقی می شوند.

امروزه نیز نظریات و قوانینی بسیار متفاوت با سده نوزدهم پدید آمده که زمینه نزدیکی آرای ما را فراهم کرده است. به ویژه در فرانسه، در گذشته و حال، درباره رمان نظریه ای وجود داشت و دارد که بی تردید همگان یا شاید بیشتر مردم آن را به رسمیت می شناسند و همه آثاری را که منتشر می شود با آن محک می زنند. بر اساس همین نظریه از ما چنین انتقاد می کنند:

«شما بلد نیستید که به شخصیتها جان ببخشید و رمان حقیقی نمی نویسید»، «شما به روایت نمی پردازید، بنابراین حقیقی



سده بیستم یعنی کافکا،
فاکنر و دیگران را کم اهمیت
می‌شمرند، مستحق آن است که
خوانندگان بسیاری را که
پیوسته بر تعدادشان افزوده می‌شود با تکامل
این نوع ادبی آشنا سازد.

از چند دهه پیش روند تکامل در بسیاری از زمینه‌ها سرعت
گرفته است. بی‌شک همگان با این فزونی سرعت موافقتند، البته
نه در حوزه هنر. اگر شاهد آنیم که خواننده حین مطالعه رمان
جدید گاه نمی‌تواند جایگاه خود را بیابد، به دلیل آن است که در

دنیای پیرامون خود نیز جایگاهی
ندارد. در این دنیای جدید همه
ساختارها و هنجارهای کهن، رنگی نو
به خود گرفته است
* «در رمان جدید صرفاً به انسان و جایگاه او در جهان
پرداخته می‌شود».
از آنجا که در کتابهای ما شخصیت در مفهوم معمول و سنتی
خود وجود ندارد، برخی اندکی شتاب زده به این نتیجه رسیده‌اند

• نویسنده: آلن راب کری به
• مترجم: سیدسعید فیروزآبادی



رمانهای وی، خانه، اثاث، لباسها، جواهر، دستگاهها و همه و همه این اشیا موشکافانه توصیف شده است، ولی از این شیوه توصیف در رمان جدید نشان نمی یابیم.

حتی اگر عنوان «انسانی تر» را بر موضوعات رمانهای بالزاک اطلاق کنند، باز هم پاسخ ما همان است که گفتیم: علت این دگرگونی آن است که جایگاه انسان در دنیای پیرامونی او امروزه دیگر با یک صد سال پیش تفاوتی چشمگیر کرده است. دلیل این دگرگونی رمان، خصوصی یا عینی تر شدن آن نیست.

* «غایت رمان جدید ذهنیت محض است».

برخی منتقدان آثار هنری با دیدن موضوعات گوناگون در رمانهای جدید و حالت غیر معمولی که این آثار در ذهن خواننده ایجاد می کنند واژه «هیئتیت» را در بحثهای خود درباره رمان جدید به کار برده اند، اما از آن مفهومی خاص مدنظر داشته اند، یعنی ارتباط با موضوع. این واژه در معنای معمول خود بی طرف، سرد و خشک تلقی می شود، در حالی که در رمان جدید کاملاً خلاف این مطلب مطرح است، زیرا در رمانها نه فقط برای مثال انسانی وجود دارد که هر شیشی را توصیف می کند، بلکه این توصیفها به ندرت رنگ و بویی خصوصی و جانبدارانه دارد. این انسان درگیر احساسات و هیجانات می شود و این تنش تا آن سان است که ذهنیات تا حد جنون ادامه می یابد.

که در رمان جدید به هیچ انسانی بر نمی خوریم و این از دیدگاه آنان به معنای مزخرف بودن رمان است. انسان در هر صفحه، سطر و واژه رمان جدید درگیر مسائل عصر خود است؛ حتی هنگامی که به موضوعات گوناگون رمانهای جدید برمی خوریم و به بررسی موشکافانه آنها می پردازیم، درمی یابیم که این موضوعات مطابق با نگرشها و اندیشه ما است و همین اندیشه انعکاس رخدادها و احساسات است.

این موضوعها همچون مسائل روزمره زندگی هر لحظه بر روح ما تأثیر می نهد. چنانچه «موضوع» را به معنای عام خود (یعنی هر آنچه اندامهای حسی ما را تحریک می کند) در نظر بگیریم، بدیهی است که من فقط به طرح موضوعاتی در آثارم می پردازم که همچون میلان اتاقم، سخنانی که می شنوم، همسری که دوستش می دارم و ایما و اشاره های او و غیره است. موضوع در مفهوم عقلی خود (یعنی همه مسائلی که روح من دربرگیرنده آن است) و در مفهومی با عنوان خاطره (که با آن به دنیای موضوعات قدیمی بازمی گردم) یا هدف (که مرا با موضوعات آینده مرتبط می کند) قالبی از ذهنیات است.

بنابر همان گوناگونی نامهایی که بر اشیا اطلاق می کنیم، موضوعات متفاوتی هم در رمان وجود دارد. برخی هنوز در خاطره رمانهای بالزاک غرقه اند! آری، در

به همین دلیل به سادگی می توان مشاهده کرد که رمانهای من همچون ناتالی ساروت که گاه در این زمینه کوشیده است جهت کاملاً مخالف مراد پیش گیرد، ذهنی تر از رمانهای مثلاً بالزاک است. راوی جهان در رمانهای بالزاک کیست؟ این راوی دانای کل و حاضر در همه صحنه ها و ناظر بر ظاهر و ژرفای وقایع که بر آگاهی و ذهنیات خواننده تأثیر اصلی دارد و از حال، گذشته و آینده هر امری آگاه است چه کسی است؟ این راوی تنها پروردگار می تواند باشد.

تنها وجود پروردگار عینی است. در رمان جدید کاملاً خلاف آنچه می گویند، انسانی مطرح می شود که می بیند، حس می کند و می اندیشد؛ انسانی محدود در فضا و مکان و تأثیر پذیرفته از احساسات و هیجانات، انسانی همچون شما و من. موضوع رمان جز گزارش تجربیات محدود و نامشخص این انسان نیست. آری، راوی ما، انسانی حی و حاضر است، کسی است که در نهایت، خود به روایت وقایع زندگی می پردازد.

بی شک کافی است که نخواهیم چشم دل بر واقعیتها بندیم و به سادگی دریابیم که مخاطب کتابهای ما خوانندگانی اند که آماده پذیرش نگرشی از انسانی دیگر بی هیچ پیش داوری هستند.

* «رویکرد رمان جدید به همه انسانهایی است که نگرشی آزادانه و حسی و اقمی دارند».

در رمان جدید پویایی وجود دارد و به هیچ وجه در آن نسخه هایی آرامش بخش و در عین حال ناامیدکننده که قصد کاستن از ناپسندیهای جهان داشته باشد و بخواهد احساسات ما را به نظم آورد، تجویز نمی گردد، اما چرا در داستانی که هستی و جلوه های آن در این زمانه مطرح می شود، زمان دقیق و مشخص نمی شود؟ آیا بهتر نیست به تجربیاتی پردازیم که هیچ گاه با ساعت سر و کار ندارند؟ چرا باید از عدم ذکر زمان دقیق و سردرگمی حاصل از آن برنجیم؟ هر روز با انسانهایی روبه رو می شویم که نامشان را نمی دانیم و ممکن است حتی ساعتها با غریبه ای به سخن بنشینیم، بی آنکه اصلاً به این نکته توجه کنیم که نام وی چه بوده است.

رمانهای جدید لبریز از جملات معمول و متداول در گفتار روزمره اند و خواندن آنها برای کسانی که تفسیرهای قدیمی را به دست فراموشی سپرده اند چندان دشوار نیست. حتی برخی می پرسند آیا ساختار ادبی و خاصی که از آغاز سده بیستم رخ نموده است خود سبب درک رمان جدید نمی گردد؟ آیا آنانی که کافکا را نمی شناسند و نگرش آنها از بالزاک تأثیر پذیرفته است به درکی کامل از کتابهایی که در آنها قالبهای اندیشه و جهانی که در آن زندگی می کنند ارائه می گردد، دست می یابند؟ منظورم داستانهایی است که به جای آنکه تجربه حسی آنها به هستی چهره ای دروغین بخشند، به نگرش آزاد و روشن آنان یاری می رسانند.

* «رمان جدید پاسخی ارائه نمی کند».

مسئله اصلی آن است که آیا زندگی مفهوم و معنایی دارد یا خیر؟ جایگاه انسان در جهان کجاست؟ به سادگی می توان دید که اشیاء و موضوعات در آثار بالزاک اعتماد بخشد و به جهانی تعلق دارند که انسان صاحب آن بوده است. بین این اشیاء و مالکان آنها همگونی تردیدناپذیری وجود داشته است؛ برای نمونه جلیقه ساده، نشانه ای خاص از جایگاه اجتماعی بوده است. و انسان به لطف پروردگار اشرف مخلوقات و کلید دستیابی به کائنات و مالک همه جهان است.

اما امروز از آن همه، هیچ اثری بر جا نمانده است. در حالی که اندک اندک مالکیت رنگ می یازد، پدیدارشناسی بر همه حوزه های فلسفی تسلط می یابد و علوم طبیعی حاکمیت عدم تداوم را کشف می کنند؛ حتی روان شناسی نیز دستخوش دگرگونی اساسی می شود.

وقایع جهان پیرامونی ما پیوسته حالتی موقتی، نیمه اعتباری و حتی گاه متضاد و قابل نقد و بررسی می یابد. هنر چگونه می تواند از این مقولات جدا باشد؟ رمان جدید همان گونه که گفتیم تلاشی برای آگاهی از سر نوشت تلخ جهان و پژوهشی است که هدفش در خود آن نهفته است. آیا واقعیت مفهومی دارد؟ هنرمند امروزی هیچ پاسخی به این پرسش نمی تواند بدهد، زیرا پاسخ آن را نمی داند. آنچه می داند این است که این واقعیت احتمالاً مفهومی خواهد داشت و این مفهوم تازه پس از تکمیل و پایان اثر هنری مشخص خواهد شد. چرا باید در رمانهای جدید حسی از بدبینی یافت؟ ما دیگر به تفسیرهای خشک و از پیش تدوین شده حسی در سده نوزدهم، که بر پایه نظم عقلانی جهان به انسان ارائه شده است اعتقاد نداریم، بلکه معتقدیم همه امیدها، در انسان و قالبهایی که او می آفریند خلاصه می شود این قالبها و واقعیات، به جهان معنی می بخشند.

* «تنها مسؤلیت و تعهد نویسنده، در قبال ادبیات است».

به همین دلیل ناخردانه است که گمان کنیم با رمان می توان تغییرات سیاسی یا حتی گرایشی ایجاد کرد که به نظر ما برحق است. مسائل سیاسی پیوسته ما را مجبور می کنند که همه امور را مشروط به معانی متداول یعنی معانی تاریخی و عقلانی کنیم. هنر مهمتر از سیاست است و به همین دلیل در آن پیوسته در انتظار مواجه شدن با مسائلی غیر معمول هستیم.

پیش از نگارش رمان هیچ نوشته ای وجود ندارد، بنابراین هیچ نظریه یا پیامی نیز منتقل نمی شود. خلاف عقل است اگر تصور کنیم که نویسنده رمان مجبور است سخنی بگوید و بر این اساس است که می کوشد به هر گونه که می تواند حرفی بزند. دلیل این امر هیچ گاه نمی تواند وظیفه باشد، زیرا در نهایت حاصل آن اثری شک برانگیز خواهد بود. اما شاید این وظیفه در بهترین صورت خود جنبه ای ظاهری بگیرد و در خدمت آزادی باشد ... اما منظور از این آزادی چیست؟ □